

قفل بی کلید

(تحلیل روانی جامعه‌شناسانه تعاملات منفی اجتماعی ایرانیان)

دکتر ابراهیم معابدی



سرشناسه: مهرابی، ابراهیم، ۱۳۴۱.

عنوان و نام پدیدآور: قفل بی کلید (تحلیل روان - جامعه‌شناسانه تعاملات منفی اجتماعی ایرانیان) / ابراهیم مهرابی.

مشخصات نشر: گراش: نشر انالاحق، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ب، ۱۳۳ ص؛ ۱۴/۵ × ۲۱/۵ سم.

شابک: ۹۷۸-۶۰-۹۰۳۳۵-۳-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: قیا

عنوان دیگر: (تحلیل روان - جامعه‌شناسانه تعاملات منفی اجتماعی ایرانیان).

موضوع: اخلاق اجتماعی - ایران

رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۴ ۱۳۸۷/۴۸۸/۴۶۶۵ HM

رده‌بندی دیویی: ۳۰۳/۳۷۲

شماره کتابخانه‌ای ملی: ۳۹۰۴۱۷۲



قفل بی کلید

نویسنده: دکتر ابراهیم مهرابی

نوبت چاپ: اول - ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ جلد

حروف‌چینی و صفحه‌آرایی: فاطمه شاکری

آماده‌سازی چاپ: کانون آگهی و تبلیغاتی موج سوم

چاپ و صحافی: زیتون

طراحی جلد: مصطفی کارگر

قیمت: ۱۲۰۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ

آدرس: گراش، خیابان بازار قدیم، ساختمان موقوفه حسینیه اعظم، انتشارات انالاحق

فاکس: ۰۷۱ ۵۲۴۵ ۰۱۲۷

تلفن: ۰۷۱ ۵۲۴۵ ۰۱۲۶

فهرست مطالب

۳	پیش گفتار
۳	ورودیه (پا نِسُو)
۱۳	ما ایرانی ها خوش استقبال را بدیده ایم
۲۰	در نظر ما زنده ها خوب نیستند، مرد ها اما همه خوانند
۲۳	در باور ما گفته ها بر کرده ها مقدم است
۲۷	اصل را فرع و فرع را اصل می پنداریم
۳۰	فرد را بر معیار ترجیح می دهیم
۳۴	وهم (فلسفی) و خیال (عرفی)، وزر و وبال تاریخمندی
۴۱	به مغالطه تعویض تقدیر خاص و عام دچاریم!
۴۴	زندگی را فدای زنده بودن می کنیم
۴۷	هم آوایی پخمگان و نخبگان
۵۱	غلبه منطق (صفر و یک) بر منطق (با ارزش های سه گانه و یا بالاتر)
۵۵	آبروی دیگران سکوی صعود (طرد دیگران برای ترقی خود)
۵۷	اگر زبان کسی چرب نبوده، پایش را چرب می کنیم! (تا بلغزد)
۶۰	کسی که تشخیص می دهد، آنقدر زجرش می دهیم تا تهاش، خیس شود
۶۴	فرصت سکوت را از خود می گیریم

- آنچه درد نیست درد می‌پنداریم / آنچه درد است، درد نمی‌پنداریم / درد ما این است ... ۶۸
- می‌دانیم که چه چیزی را نمی‌خواهیم ولی کمتر می‌دانیم که چه چیزی را می‌خواهیم ۷۳
- نزد ما آن کس که می‌خواهد بسازد (اصلاح کند) باید بیازد و آن کس که می‌خواهد ببرد، باید بسازد (سازش کند)! ۷۶
- آب عقل و احساسمان، با آتش تحریک دیگران زود به جوش می‌آید. ۸۰
- ترجیح «رنگ به رنگی» بر «یک رنگی» ۸۲
- منافع ... ی، کلید ایجاد و بقای رابطه دوستی ۸۵
- شمشیران را با شمشیر همراه می‌کنیم ۸۸
- به ظاهر دین ^۱ و به ^۲ آن، گل می‌زنیم! ۹۱
- نمازمان خواندنی شده است و نه اقامه کردنی ۹۶
- عابر از خط، حاضر در ^۱ است ۱۰۱
- اهل غدر، اهل قدراند ۱۰۶
- فروکاهش آئین به شعار ۱۰۹
- ملاک صدق و درستی تصمیم، نفع شخص است نه نفع جمعی و ملی ۱۱۳
- یکجا باید بسته باشد، لب یا لب! ذهن یا ذهن! ۱۱۷
- عافل کسی است که ما را تأیید می‌کند ۱۲۰
- احترام‌گزاری ما، حقوقی و نه حقیقی است ۱۲۳
- زنان در خانه لولو و در بیرون لؤلؤ هستند ۱۲۷
- تقدم پارتی بر راستی! (تقدم رابطه بر ضابطه) ۱۳۰
- برای خوب بودن، همه‌ی خوبی لازم است و برای بد بودن، یک بدی کافی است ۱۳۵

پیش گفتار

و. ودیه (پا نسو):^۱

پیش از ورود به محتوای اصلی قفل بی کلید، بیان نکاتی چند، ضروری به نظر می‌رسد، خواننده محترم با یک پیش زمینه ذهنی مناسب تر، به تحلیل مطالب بپردازد. از سوی دیگر، ما نیز یک طرفه به قضاوت ننشسته باشیم.

این نوشتار متکمل بیان بحثی از نیاید های جامعه ایرانی است (سی و سه عنوان در جلد حاضر و چهل و چهار عنوان دیگر که در جلد دوم ارائه خواهد شد) و صد البته این به آن معنی نیست که در این طایفه، خوبی و زیبایی وجود ندارد، بلکه فرهنگ ایران و ایران اسلامی مشحون از زیبایی های فراوان بوده و تاریخ گواه صادقی بر این مدعا است، اما باید دانست گنج بیخار و مسجد بی خلا، یافت نشود!!

نشد جدا خار و خلا آن ر گل، نیست خدا

بیان این، خطا ندان ابدی جدا، به خدا

* پیشنهاد نام «قفل بی کلید» از طرف اخوی بزرگوارم، آقاجان یعقوب مهرابی بود، من هم آنرا پسندیدم و به پاسداشت احترامی که برای این رزم اور عرصه جنگ شرافت قائلم، این نوشته را به آن نام، مسمی کردم.

قفل بی کلید؛ می تواند قفلی باشد که کلید آن (سهوا) گم شده و یا (عمداً) گم کرده ایم؛ به طوری که شاید در آینده یافت شود و شاید هرگز یافت نشود و لذا براساس این تعبیر، تغییر رفتار اجتماعی ما ایرانیان، امری سخت و زمان بر تلقی می گردد؛ نیز ممکن است به معنی قفلی باشد که کلیدی ندارد و باید آن را دور انداخت و یا جایگزین جدیدی را برای آن تدارک کرد! شبیه به یک رنسانس (تجدید حیات) که طی آن باید مبنای فکری، اخلاقی و رفتاری را تبدیل و تحویل کرد. لذا بارن وقوع آن رنسانس، تغییر رفتار اجتماعی، امری سخت و مهمتق تلقی می گردد. سجوب و انکاس سنجی تحقق این مهم، البته بر عهده صاحب نظران خردمند، خردورز و نکته سنج خواهد بود.

پیش بایسته:

الف: پرواضح است که ریشه فرهنگی جوامع مختلف، برآمده از باورهای تاریخی، اعتقادات دینی و مُطالعات فرهنگی مردم آن جوامع می باشد. ساختار فرهنگی، شاخص های تمدنی و کنش های اجتماعی امروز، ریشه در کهن - زیست انسانی داشته و لذا عمری به درازای حیات بر مالت را دارد؛ ملت ها، بسته به شاکله ی خود، اموری را پذیرفته اند که اگر در ابتدای امر، فقط یک حادثه بوده است، اما در گذر زمان، به واسطه ی تکرار آن، به یک سازه غالب، تبدیل شده است. اگر در حوزه ی دیرینه شناسی طبیعی، از بقایای موجودات که به شکل فسیل و سنگواره، در لایه های زمین مانده اند، می توان به کشف سیر حیات موجودات پی برد؛ در حوزه ی تاریخ بندی انسان نیز، با واشکافی عادت واره های موجود در لایه های اجتماعی گوناگون، تا حدود زیادی می توان به تمایلات، نظام ارزشی و باورهای عامه ی مردم پی برد.

پرواضح است که آنچه مطلوب و موردپسند مردم یک جامعه نبوده است، به مرور زمان محو گشته و به تاریخ سپرده شده است؛ هرچند در برهه‌ای از زمان، حسب شرایط خاص، آن را انجام می‌داده‌اند؛ اما آنچه مورد پسند اکثریت مردم آن جامعه بوده، خود را در تاریخ حفظ کرده و امروز، به عنوان یک ساخت اجتماعی، خود را بر اغلب مردم تحمیل کرده است. آنچه اکنون بر ما نیز می‌گذرد از این قاعده مستثنی نیست. آنچه هستیم، برآیند کنش‌های تاریخی طولانی مدتی است که ما و نظام رزشی ما، مولود آن است.

حسب تجربه تاریخی، واهمه داریم تا در موارد آتی، ادعای عمومیت، کلیت و ضرورت نماییم؛ اصلاً ادعای شمول، نه عاقلانه است نه منصفانه؛ اما بی‌تردید، با توجه به وفور آنها، می‌توان ادعای «اکثریت» و «اغلیت» را کرد. ساده‌تر بگوییم، متصف کردن یک قوم و جماعت به یک صفت خاص، بیانگر شمول صد درصدی آن نبوده، هرچند بیانگر غلبه‌ی آن صفت بر اکثریت افراد آن قوم می‌باشد. یا لاف‌افزار این طور می‌توان گفت که:

۱- فلان صفت، در بین فلان قوم، طرفداران زیاد ندارد و بخصوص عملی را داشته است. تأکید ما بر عمل، از آن رو است که به ملت در نظر، شدیداً در برابر یک پدیده و رویه، موضع مخالف اتخاذ کند. ما در عمل، سخت دچار و درگیر آن باشند. به تعبیری دیگر، آن ملت، اعتدال‌نظری به آن صفات ذمیمه را نداشته اما (آگاهانه یا ناآگاهانه) التزام عملی را داشته باشد. مثل اینکه ما به شعار زشت (هدف، وسیله را توجیه می‌کند) اعتقاد نظری را نداشته و رذیه ما بر آن، گوش فلک را کر کرده باشد اما در عمل، به وفور دچار آن باشیم! این التزام و ارتکاب می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه باشد.

۲- و نیز اینکه، فلان صفت، در نظام نامه‌ی نانوشته‌ی عرفی ارزش‌های آن قوم، ناپسند تلقی نمی‌گردیده و مصداق «الراضی بالفعل کالفاعل به» بوده و لذا مانعی در مقابل رواج آن ایجاد نمی‌کرده‌اند.

بنابراین، همین‌جا، اعلام می‌کنیم که قصد و دأب تعمیم مطلق و کلی این ناهنجاری‌ها را نداریم و خواننده‌ی محترم نیز مُحِقّ خواهد بود تا عمومیت را نادرست شمرده و از ما نپذیرد. ما سقف شمول را «بالاکثریه» می‌دانیم. واژه بالاکثریه در این نوشته دربرگیرنده دو گروه عاملان و مؤیدان (تأییدکنندگان) یک عمل می‌باشد. به این معنا که افراد، این رفتار را یا انجام می‌دهند و یا آن را تأیید می‌کنند، گروه دوم، سحر است هرگز مرتکب آن نشوند چرا که اینگونه بودن، با انعطاف عملی و اسدکان نظری، سازگاری دارد. این فقره را بخاطر واقع‌گرایی و جانبداری از وجدان و انصاف، بیان کردیم. البته ترس از اتهام‌زنی مرسوم نیز، وحشی به دل نویسنده انداخته است، بنابراین دل در سودای آن دارد که مبادا، سحرگر متملّقی (که در جامعه ما کم نیستند) کاسه بدست، به میدانِ معرکه زند و با نیشترِ جهل و ابزارِ دجال منشِ رسانه، دم به دم، دمِ جنانده و رگِ زند و دم و بازدم را متوقف کند! و حمّامی را خونی (نه! که پر از خون) کند! و دادِ تظلم و وا ملتا و وا ارزش را سر دهد! با قاطعیت می‌توان گفت، هیچکس نیست که متن پیش رو را بخواند و به دلیل انتشار فراوان آن خصیصه‌ها، مصداقِ بیهوشی را پیش چشم خود نیاورد. تجسّم مصادیق، بواسطه وفور، چندان زحمتی ندارد؛ کافی است مصداق «...قَدْ أَعَشَى بَصْرَهُ / یا / قَدْ أَعْمَى بَصْرَهُ...» نباشیم. در اولی چشمان ما باز، اما نمی‌بینیم، مثل ندیدن چشم در شب تاریک (عشاء)؛ ولی در دومی چشمان ما باز نیست تا ببینیم، مثل کورِ مادرزاد. عَشَى بصر، تقصیر است اما عَمَى بصر، قصر و

ناتوانی است. در بین ما کم نیستند افرادی که به عشی بصر (چشم باز نابینا) متمایل‌اند. درست مثل شنوندگانی که گوش نمی‌کنند!

ب: سخت برآنینم که «دُرشتی و نرمی به هم بر، به است». منظور ما از به (بهرتر) بودن، هم به بودن تکوینی است و هم تشریعی!

در نظام تکوین، گل و خار، توأمان، کنار هم موجودند و سازواری زیبایی را به نمایش گذاشته‌اند. در نظام تشریع محمدی و سخن نیز، مهر و کین، جمال و جلال، انقباض و انبساط، و... باهم درآمخته است؛ گویا، هیچ‌یک از دو طرف این دیالوگ وجودی، بده دیگری، هویت نمی‌یابد؛ نه سخت دیدن همه، روا است و نه نرم پنداشتن همه! نه هم معاق، مفید است و نه کین عام! اصولاً ساحت این جهانی هستی، محل تلاقی خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و... است.

رفتار جامعه بشری نیز، نه مطلقاً عادلانه و مفید است و نه مطلقاً کاذب و غیرمفید، بلکه متضمن هردوی آن‌ها است! بر این اساس، جامعه مورد بحث ما (جامعه ایرانی) نیز از کاستی‌هایی بزرگ و راستی‌هایی ستونگ برخوردار است. ضمن احترام به جامعه ایرانی (که من نیز عضو آن هستم و عجلان نباید به آن افتخار هم بنمایم) و هنجارهای صادق و سازنده آن، درصدد برآمده‌ایم تا حشر از ناهنجاری‌های ناصادق باورها و اندیشه‌های جامعه کنونی ایرانی را استقصاء کنیم. با تأکید، اعلام می‌گردد که اصرار ما در بیان نبایدها، مستلزم نادیده انگاشتن زیبایی‌ها و بایدهای این قوم و ملت نیست. اما از آنجایی که این نوشته درصدد بیان ناهنجاری‌های عمومی (نظری و عملی) است، بنابراین در بیان زشتی‌ها، تأکید خواهیم کرد. این‌ها را نه بر سبیل ترویج آسیب و سیاه‌نمایی بلکه بخاطر تقدم آسیب‌شناسی برای طرد و نفی آسیب‌ها، بیان خواهیم کرد.

نیز اصراری نداریم که اگر کسی در آینده، این کتاب را مطالعه کند، هم رأی و هم داستان ما گردد؛ خیر! چنین انتظاری نامعقول است! بنابراین، نقد نوشته حاضر، می‌تواند مُجاز، روا، و هدیه‌ای باشد برای فاخرسازی متن و خوش‌سازی خاطر صاحب متن. به این امید که این نوشته و نوشته‌های مشابه، صرفاً تلنگری باشد بر فرهیختگان (تلاشگران عرصه فرهنگ) و فرهیشتگان (قاع‌دین و نشستگان بی تفاوت)، تا برای تصحیح رویه‌های اجتماعی در آینده، طرحی نو ارائه نمایند. باشد که ما همچنان، مُجاز و مفتخر باشیم تا به حق، از فرهنگ خویش، خُرسند باشیم. ضمناً، عالمان و کاتبانی مانند جامعه‌شناسی خودمانی از آقای حسن نراقی و امید به آینده، بهتر از من و کمتر محمود ابراهیمی و... می‌تواند در این راستا مفید باشد. تحقیقاً باید افتخار کنیم که دیرینه‌ی فرهنگ ایرانی، مزین به فضیلت‌هایی است که اسلام نیز بر آن تأکید داشته است؛ از جمله توحید، تَرَحُّم و تلاش / مهرورزی، مهرآئینی و مهربانی / عدالت [صبی به عزّان کلان آرمان]، عبادت و عینیت‌گرایی / روانی، روایی و رضایت / اتحاد، انعطاف و ابتهاج و... اینها داشته‌هایی است که امروز نیز باید داشته باشیم.

ج: تلاش انسان‌ها متوجه تأمین معاش، معاد و یاد هر دوی آنها است. نان و جان و حفظ آن‌دو، برای هر فرد و گروهی، (بالاجبار) دستورالعملی صادر کرده و الزاماتی را به ارمغان می‌آورد. اما نانوشتۀ! بسته به مجموعه شرایط (انسانی - اشیایی) پیرامونی، فرد، دست به یک انتخاب می‌زند. این انتخاب در صورت تکرار شدن، به یک عادت فردی و سپس رویه‌ی اجتماعی تبدیل می‌گردد. فربه شدن این فرآیند، فرهنگ را می‌سازد و در نهایت به ساختِ هویت قومی و ملی منجر می‌گردد.

به‌عنوان مثال اگر مطالبات و آرزوهای مردمی، فرو بکاهد و صرفاً به نان و معیشت توجه کنند و از طرف دیگر اگر این مردم نظام ارزشی خردمندانه و

شرع‌پسندانه‌ی (حقیقی)‌ای را نداشته باشند، انجام هر کاری ممکن، روا و مجاز می‌گردد. مثلاً اگر در تملق از حاکمان، نان نهفته باشد، برخی اشخاص از آن، دریغ نمی‌کنند. تملق و چاپلوسی، به‌عنوان عادت‌واره‌ی اجتماعی بروز کرده و به‌عنوان ارزش و هنجار، غلبه می‌کند و در نهایت، کُرنشگریِ کورکورانه و طمعانه، ارزش ملی تلقی می‌گردد!! تنها، توانایی‌های درونی فرد نیست که وی را به این‌گونه بودن سوق می‌دهد بلکه رفتار پدران و مادران، دوستان، حاکمان و... در آنان اثر دارد. به‌نظر حقیر، تعاملات اجتماعی، اثرگذاری و اثرپذیری در آن، طبق قاعدهٔ همرفت (کُنوکیسُون اجتماعی است. که طی آن، رفتار هر عضو مجموعه، رفتار دیگر عوامل را نیز تحت تأثیر قرار داده و خود نیز از آنان اثر می‌پذیرد. پیدا کردن مقصر، در گیر و دار این هویت‌یابی، مثال پیدا کردن سوزن در انبار کاه است. عوامل متعدد شناخته شده و شناخته نشده در دسترسند که بر «شدن»‌های یک ملت اثر گذاشته است. مأموریت این نوشته نیز، سرانجام این مقصر نیست (که شأن سفلگان و نابخردان است) بلکه بیان مسئله یعنی «تقصیر» است (که شأن بخردان می‌باشد) و بس! هدف والاتر آن، این خواهد بود، که همه در آن گرم ملی، درصدد رفع این نقایص برآیم تا جامعه‌ای «خوش‌هنجار» و پویا را بسازیم. همان‌طور که این «معضل» را با کلید عقلانیت (برای خواص) و دیانت (برای عموم) بگشاییم، **«جائنا، برآئیم که کلید این قفل، مفقود شده است و لذا برای گشودنش، آن را باید شکستیم و طرحی نو درانداخت»**. اگر از کاربرد کلمه «رنسانس» پرهیز کنیم، باید بگوئیم به یک «بازسازی = جَبّاریت = ترمیم‌گری بر مبنای مهر و شفقت» نیازمند هستیم. البته رویهٔ اجتماعی ما، طی صدها سال شکل گرفته است و ترمیم آن چندان سهل و ساده نیست لذا ایجاد یک حرکت اصلاحی و آرام، همانند حرکت پر قدرت، بی‌سر و صدا و مستمر تکنیکی زمین، ابتدا در حوزه‌ی نظر و باور و سپس در حوزه‌ی عمل

را، چاره‌ی کار می‌دانیم. ما حرکت تعجیلی، آماری و ظاهر‌گرایانه‌ی رسانه‌ای را مَشی دجالان و مایه حفظ مدعیان حکم‌سوار و شرایط موجود می‌دانیم تا به کار نانشان آید!! اما حرکت حساب شده، عمیق و خردورزانه را مایه‌ی ساختن آینده‌ای باشکوه و تثبیت حق می‌پنداریم. اما باید پذیرفت که تقویت شعارها و گریز از آئین‌ها (آنچه که در این سال‌ها به دامش مبتلا گشته، دامن ما را رها نکرده است)، چاره‌ی کار فی، سخت و شریف فرهنگی نیست.

۵: نویسنده‌ی این متن در مدت ۵۳ سال عمر و ۳۳ سال تلاش مجدانه و عاشقانه‌ی معلمی خود، کشوری مختلف جهان سفر کرده و از نزدیک با هنجارها و ارزش‌های آن جوامع در و بیش آشنا است. خام و ناشیانه، دست به خامه نبرده‌است تا چکامه‌ی ایدئولوژیک و سر تفتن چیزی گفته باشد. نیز دأب کسب شهرت، بر این کار ترغیبش نکرده است، بلکه از سر احساس تکلیف، و برای تنویر، دست به قلم برده است تا علاوه بر اعتراف به وجه خارجی و ابتلای ما به این «نباید»ها، آنها را نوشته و به ثبت تاریخی نیز برساند تا مضبوط بماند و مایه‌ی عبرت نسل حال و آینده باشد؛ نسلی که سخت از ما گسسته‌اند و بار و درد آهنگشان با سیم تدبیر ما کوک نمی‌شود! و هرگاه مضراب تادیب ما بر دروازه‌ی مادام و معنی وجودشان نواخته شود، چیزی جز بدآهنگی نمی‌نوازند.

۵: در اشعار پایان هر مبحث، گاهی افعال را برای اول شخص به کار می‌بریم. گاهی به کار برده‌ایم، در هر حال، منظور ما محتوای مبحث است و نه انتساب آن به گوینده یا فردی خاص، لذا لازم است محتوای ابیات را عام تلقی کرده و به فرد خاصی، منتسب نکنیم.

۶: آرزوی نویسنده این متن، به عنوان معلمی کهنه کار آن است که منش‌های مثبت شخصی به روش‌ها و کنش‌های جمعی و اجتماعی تبدیل شود به نحوی که

«در جمع، با جمع و برای جمع» فعالیت کردن، خصیصه‌ی بارز ایرانی‌ها گردد. به امید آنکه هر ایرانی، تمام فرآیندهای شخصی را، معطوف به نفع جمع نماید و دائماً «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین» را در نماز زندگی اقامه کند؛ جمله‌ای که ما را به رویکردهای جمعی درستکارانه فرا می‌خواند. مطمئناً، خود و انهادگی در جمع و ترجیح منافع ملی و جمعی بر منافع شخصی، داروی بخش عظیمی از تلخ‌کامی‌های فتناری ما خواهد بود. به امید آن‌روز!

ز: این نوشته گرچه در منابع فقیر است اما بمعنا جبرانش کرده‌ایم چرا که منابع ما، متن جامعه است؛ متن که همه به نحوی در آن دخیل و سهیم هستیم (به تعداد حروف دو واژه توجه شد). لذا از این حیث، خُرده بر آن چندان روا نمی‌دانیم. ح: ترتیب و تقدم عناوین، دلالت بر ترجیح آن‌ها نیست. بلکه صرفاً براساس زمان نگارش مرتب شده‌اند.

ط: جا دارد در این قسمت از دوست‌هایمان، در دانش دوستم جناب آقای عبدالله صلاحی، بخاطر مطالعه کتاب و تذکرات دقیق و عالمانه ایشان، تشکر کنم. امید است در گام‌های سترگی که برای معرفی آثار و دستاوردهای ایشان برداشته‌اند موفق باشند. تحقق سودایی که در سر دارند، چنان بزرگ است که احسان به صاحب‌خوانندگان آتی، عادی تلقی خواهد شد.